

شارلوت کورده - قاتل مارا

-۳-

هوای داخل آپارتمان در اثر خون تجزیه شده مارا و بوی متراکم از انبوهی جمعیت غیر قابل تنفس شده بود و بناچار مقدار زیادی از گیاهان معطر و خوشبو سوزاندند و هوا را بخور دادند. شعله‌های آتش، کوچه تنگ و پر از جمعیت را روشن کرده بود و در پر تو این روشنائی شوم و لرزان، موج جمعیت چون کابوسهای خیالی ترس آور جلوه میکردند. همه انظار متوجه آپارتمان مارا بود که نزدیک نیمشب ناگهان شارلوت کورده در برابر مردم ظاهر شد. جمعیت بحدی خشمگین بودند که اگر دستشان میرسید میخواستند او را در همانجا قطعه قطعه کنند. فریاد میزدند که باید همانجا بمیرد. این همان مکاره حيله گری است که برای کشتن مارا تا داخل مجلس کنوانسیون نقشه کشیده بود ولی از میان جمعیت يك تن فریاد زد: نباید او را بکشید والا سر نخ تمام توطئه‌ها را کم خواهیم کرد.

اتفاقاً در شبکه‌ای که ساعت ۷ بعد از ظهر شارلوت را آورده بود همچنان جلو خانه مارا ایستاده بود، زندانی و اسیر نیمه مدهوش و بی خویشتن را در داخل آن انداختند و در شبکه از میان دریای جمعیت راه خود را باز کرد و بسمت نزدیکترین زندان که يك صومعه متروکی بود روان شد و در آنجا او را در درون يك سیاه چال انداختند.

روز هفتم و هشتم

دو اثر قتل مارا صبح روز چهاردهم ژوئیه تمام وقت مجلس کنوانسیون صرف نطقهای فصیح و آتشین نمایندگان شد. در هتل پرویدانس در اطراف شارلوت قطعه کاغذی بخطوی یافتند که در آن نامی هم از مسیو دوپره برده بود فوراً او را توقیف کردند و در خانه‌ی هنگام بازپرسی نامه بارباروس هم بدست آمد. در پی این نامه همه منتقد شدند که این جنایت به تحریک و دستور مستقیم ژیرندنها صورت گرفته، این متحدین هم پیمانان شهر گمانند که بازوی جنایتکار را مسلح کرده اند و این موضوع دستاویز خوبی برای تصفیه حسابهای سیاسی شد چنانکه دانتون ۱

۱ - دانتون Danton انقلابی نامدار و کنوانسیونل معروف متولد ۱۷۵۹، قبل از انقلاب تا ۱۷۹۱ وکیل دعاوی و مشاور پادشاه بود. بنیاد گذار کلوب معروف کوردلیه و وزیر عدلیه بعد از دهم اوت و یکی از بزرگترین رجال انقلاب و شاید یکی از مسؤولان اصلی قتل عام سپتامبر است. وی از ارکان اساسی و عمده سازمان دفاع ملی و پیشرو و مبتکر و گرداننده دادگاه انقلابی و کمیته نجات عمومی است که در آن سیاستی خشن و وحشیانه پیش گرفت و نام خود را بزشتی آلوده ساخت. دانتون که در عین حال ناطقی توانا و بی باک بود در صحنه سیاسی و پارلمانی باروبس پیر یرقابت پرداخت و رقیب که بوجاهت ملی او رشک می برد او را به خیانت و پیروی از اصول اعتدالی و مداراتیسم متهم ساخت و بمرگ محکوم کرد و در ۱۷۹۳ سر از تنش جدا شد. وقتیکه با توصیه کردند که برای رهایی از اعدام بخارجه فرار کند فریاد زد: «به! مگر میتوان وطن را به تخت کفش بست و با خود بخارج برد».

از آن حادثه برای متهم ساختن یکی از رقیبان سیاسی خویش بنام فوشه اسقف سابق استفاده کرد و بزودی هیئت ۱ يك نشریه انتقام جویانه بر ضد فوشه چاپ و منتشر کرد تا در کوجه و خیابانها جار بزنند و جنایات او را بر شمارند .

این موضوع به شارلوت فرصت داد که شرح زیر را در زندان بنویسد:
 « بلا انقطاع میشنوم که در کوجهها فریاد میزنند توقیف فوشه همدست شارلوت . من هرگز او را ندیده‌ام مگر از پشت پنجره و از آن تاریخ هم بیش از دو سال میگذرد . این مرد را نه دوست دارم و نه بوی ارزش میگذارم . من همواره از وی يك تصور افراطی بی‌هیچگونه متانت و شجاعت اخلاقی در ذهن خویش داشته‌ام و لذا از نظر من این مردی است در طبقه اشراف که امکان کمترین اعتماد در طرح نقشه باو نیست و اگر این توضیح بتواند مفید واقع شود و خدمتی باو بکنند من حقیقت و واقعیت آن را تصدیق میکنم . کورده»

پیروان و علاقه‌مندان ما را بزحمت توانستند بدن دوست ملت را تجهیز و معطر کنند و او را بيك کلیسای قدیمی از آن کوردلیه انتقال دهند تا ملت بتواند در برابر آن آرامگاه موقتی برای ادای احترام رژه برود . بر بالای آن یادبود گاه این کلمات خوانده میشد:
 « ما را ، دوست ملت بدست دشمنان ملت کشته شده . شما ای دشمنان ملت ! خوشحالی خود را تعدیل کنید زیرا او انتقام جویان و خونخواهان فراوان دارد» .

روز نهم در زندان

شارلوت در زندان این نامه را به مسیو بارباروس نوشت :

کسی که وطن را نجات میدهد ابدأ نمی‌فهمد که خود باعث چه کاری شده . صلح و آرامش را میتوان آنچنان که من میخواهم برقرار کرد این خود يك مقدمه و سرآغاز بزرگی است . دو روز است که حس میکنم با کامیابی صلح و آسایش را بدست آورده‌ام زیرا خوشبختی و سعادت کشورم از آن من نیز خواهد بود من هرگز کینه و عداوتی در دل نداشته‌ام مگر بيك تن که آنرا با خشونت و صلابتی تمام ظاهر کرده‌ام معذرا هنوز هستند هزاران تن که من آنها را دوست میدارم . يك تصور زنده يك قلب حساس همواره يك زندگانی طوفانی و پر تلاطمی را نوید میدهد . در نظر معاصران ما ، قلیل اند وطن پرستان واقعی که آگاهانه در راه کشورشان جان می‌سپارند و این فداکاری را تقریباً نوعی خودخواهی کامل می‌پندارند .
 چه غم انگیز است سر نوشت چنین ملتی که میخواهد پایه گذار يك حکومت جمهوری هم باشد . فوراً در ساعت هشت صبح مرا محاکمه میکنند و احتمالاً فقط تظاهر برای حرف زدن زنده خواهم بود .

من درست نمیدانم که آخرین لحظات حیوة چگونه منقضی خواهد شد و نیازی ندارم که نسبت به سر نوشت خویش تظاهر به بیحسی و لاقیدی کنم زیرا تا این دم کمترین ترس از مرگ نداشته‌ام و هرگز بزنگی ارزش نهاده‌ام مگر فایده و سودی که باید داشته باشد .

۱- هبرت HeBert متولد ۱۷۵۷ از رجال سیاسی و انقلابی فرانسه و سردبیر روزنامه جنجالی بنام پردوشسن Perduchesne و یکی از عاملان قتل عام دوم سپتامبر ، صاحب نفوذ کامل در کمون پاریس که این نفوذ و برتری را تار و زیکه بازداشت شد حفظ کرد و سرانجام با عده‌ای از پیروان و طرفدارانش در سال ۱۷۹۴ بفرمان روبس پیراعدام شدند .

در لحظاتی که این «فرشته جنایت» این سطور را مینوشت جسد ما را روی یک ارا به احاطه شده از دختران نوجوان سفیدپوش بصوب باغ کوردلیه در حرکت آمده بود در حالی که تمام نمایندگان مجلس کنوانسیون و غرش توپها در میان هوای گرم و خفه کننده تابستانی او را مشایعت میکردند. در آنجا بدن ما را، را در زیر خروارها سنگ خارا مدفون ساختند: «توده عظیم از سنگ خارا نشانه و سمبل نبرومندی و استحکام خلل ناپذیر دوست ملت است».

بر سر آرامگاه دوست ملت سخنرانیها و خطابه‌های پر شور نمایندگان و پیروان او خیلی دیر پایان رسید. وقتیکه شارلوت به زندان مجاور دادگستری انتقال داده شد توپها همچنان می‌غریدند. شارلوت در آن زندان این سطور را بنام پدرش نوشت:

«پدر عزیزم، از اینکه بی‌اجازه شما خود را آماده چنین کاری کرده‌ام طلب بخشایش میکنم. من از قربانیان بیگناه بخوبی انتقام گرفته‌ام و از مصیبت‌های دیگر جلوگیری کرده‌ام. سرانجام یک روزی ملت از اشتباه بیرون خواهد آمد و از اینکه از جنگ ستمگری غاصب آزاد شده شاد خواهد شد. اگر من کوشیده‌ام تا شما را قانع کنم که با نگلستان میروم برای این بوده که امیدوار بودم همچنان ناشناخته بمانم ولی اکنون بغیر ممکن بودن آن اقرار میکنم. آرزو مندم که هرگز دچار شکنجه و عذاب نشوید. بهر حال من گمان میکنم که شما در شهرکان دوستان و مدافعان خوبی خواهید داشت. برای دفاع از خودم آقای گوستاو دولته را برگزیده‌ام با وجودیکه میدانم در چنین سوء قصدها اجازه هیچ‌گونه دفاع بانسان نمی‌دهند و این اقدام هم فقط برای حفظ ظاهر و فرم کاراست.»

خدا حافظ پدر عزیزم. از شما خواهش میکنم که مرا فراموش کنید تا بلکه سر نوشت من بهتر شما را شادمان کند خواهرم را که از مصمم قلب دوست میدارم در آغوش میگیرم و هم چنین همه خویشاوندانم را. این شعر کورنی را فراموش نکنید که میگوید:

« آنچه که باعث شرم‌ساری است جنایت است، نه دارمجازات.»

روز دهم

در دادگاه - امروز چهارشنبه هفدهم ژوئیه است. هوا چون حمام گرم و دم کرده است شارلوت وارد سالون دادگاه جنائی پاریس شد. دادگاهی که او را منلوب و معدوم کرد. همان لباس قشنگ و خالدار که روز شنبه بتن داشت در بر کرده ولی بجای آن کلاه بلند لبه‌دار، یک کلاه ساده زنانه بر سر نهاده بود بطوریکه موهای پر پشت زیبا و فرارش چون رشته‌های سیاه ابریشم از زیر آن رها شده حلقه حلقه روی شانه مرمرین اوریشته بود، تازه برصندلی اتهام نشسته بود که صدای رئیس دادگاه برخاست:

- اسم و نام خانواده؟
- ماری آن شارلوت دو کوره سابقاً دارمون.
- سن شما؟

- بیست و پنج سال، سه ماه کم.

- آیا و کیل مدافعانتخاب کرده‌اید؟

- من دوستی را جهة دفاع خود برگزیده‌ام ولی ظاهراً او جرأت ندارد که دفاع مرا درین دادگاه بمعده بگیرد.

گوستاو دولته و کیل دعاوی با وجود دعوت شارلوت هنوز بداد گاه نیامده بود لذا رئیس داد گاه بنا بر مقام و موقعیت و وظیفه قانونی که داشت مسیو شووال گارد را که در داد گاه حاضر بود بسمت وکالت تسخیری شارلوت برگماشت و محاکمه ادامه یافت ، و قتی که در داد گاه کرد را به شارلوت نشان دادند رنگش پرید و چون اصرار کردند تقریباً فریاد زد که :
من آن را میشناسم . من آنرا میشناسم

رئیس داد گاه به مستخدم دستور داد که سیمون اوراد را داخل کند . مصاحب ما را که سراپا سیاه پوشیده بود وارد داد گاه شد و در جایگاه شهود در حالیکه گریه در گوشکسته بود آن داستان غم انگیز را بیان کرد و شهادت او دم بدم در اثر تأثرات توأم با ریزش اشک قطع میشد در این اثنا شارلوت با هیجان و اضطراب سخنان او را قطع کرد و گفت :

تمام این شرح و تفصیلات بی فائده است . این من هستم که ما را کشته ام . من میخواستم اوراد رقله ۱ کوهستان قربانی کنم ، فکر کرده بودم که اگر بتوان ازین طریق موفق شد باید آنرا بر راههای دیگر ترجیح داد با وجودیکه مطمئن بودم آنآ قربانی خشم ملت خواهم شد . اینست آنچه که من میخواستم ولی چون ما را کمتر بمجلس کنوانسیون میرفت من مجبور بودم بوسیله نامه ها و خبرهای مهم اما ساختگی حیل و تدبیری بکار برم تا بحضور او راه یابم . رئیس داد گاه - اما وسیله نشانه ای از خیانت و غدر و دروئی است .

شارلوت - تصدیق میکنم که این دستاویز و راه چاره در خور و شایسته من نیست اما برای نجات کشور تمام این راهها خوب و پسندیده است ، گذشته ازین ناچار بودم که تظاهر کنم که با او ایمان و عقیده دارم تا بتوانم بوی دسترسی پیدا کنم آنهم بچنان مردی که سراپا سوعظن و بدگمانی بود .

- چه کسی شما تا این حد کینه ما را ، را القاء کرده و بر ضد وی برانگیخته است .
- من بکینه و نفرت دیگران نیازی نداشته ام زیرا خود باندازه کافی کینه او را در دل داشته ام .

- آیا فکر کشتن ما را موجب نشده که تحت تاثیر اغوا و القاء دیگران قرار بگیرید ؟
کی شمارا بارتکاب این جنایت و اदार کرده است .

- هر کس که آماده کاری میشود باید شخصاً ببیندش و بخودی خود آنرا درک کند و الا نمیتواند بخوبی نقشه خود را اجراء کند .

- چه انگیزه ای شمارا تا پای جان نسبت باین شخص کینه جو و پر خاشگر کرده است
- جنایت های او .

- مقصودتان از جنایت های او چیست ؟

- زیانها و ویرانی های فرانسه که اثر اعمال او است .

۱- اشاره است به مجموع نمایندگان دو حزب ژاکوین و کوردلیه که در کنوانسیون قریب ۲۰۰ وکیل داشتند که مجموع آنان را کوهستانی (مونتانیارد Montagnard) میگفتند ازین جهت که اکثر افراد آنها در صندلی های بلند و مکان های مرتفع مجلس می نشستند و قائدان این گروه پر قدرت تندرو از مشاهیر رجال انقلاب بودند : چون دانتون - مارا - روبس پیر - کامیل دمولن و دیگران و مقصود شارلوت ازین کنایه اینست که میخواستم ما را ، را در جلسه علنی مجلس کنوانسیون بکشم تا دشمنان خود را بیشتر دچار وحشت و هراس کرده باشم .

- آنچه را که شما زیانها و ویرانی‌های فرانسه می‌نامید اثر اعمال او تنها نیست .
- شاید ! ولی او از تمام امکانات استفاده کرد تا در خرابی کامل فرانسه کامیاب شود .
- از کشتن ما را چه نتیجه‌ای انتظار داشتید؟
- میخواستم صلح و آسایش را بکشورم بازگردانم .
- گمان میکنید تمام ماراها را کشته‌اید .
- این یکی مرد ؛ دیگران هم شاید ترسیده باشند .

در این هنگام شارلوت به تجزیه و تحلیل عقاید و اندیشه‌های خود پرداخت و گفت: من دانسته‌ام که ما را فرانسه را فاسد و خراب کرده . من مردی را کشته‌ام تا با کشتن او هزاران تن را نجات داده باشم ، يك جانی بدسگال برای رهایی هزار تن بیگناه ، يك جانور درنده برای آرامش کشور ، من خیلی پیش از انقلاب يك جمهوریخواه بوده‌ام ، پس من يك جمهوری خواهم ، اگر مردم فرانسه لیاقت حکومت جمهوری را داشته باشند و هرگز از فعالیت شانه خالی نکرده‌ام .

- مقصود شما از فعالیت چیست ؟
- عزم و ثبات کسانی که منافع خصوصی را بیکسو نهاده و توانسته‌اند برای وطن خود فدکاری کنند .

در این موقع، فوشه ۱ اسقف سابق را وارد داد گاه کردند. شارلوت او را با تحقیر و راندان کرد و گفت :

من فوشه را به صورت میشناسم و با چون مردی بی‌پرنسپ و فاقد سجایای اخلاقی مینگریم و همواره او را تحقیر میکنم و هر گاه او را بنظر می‌آورم از غیظ پا بزمین میکوبم زیرا طرز تفکر او که من بدان بصیرت کامل دارم مناسب و شایسته زنی چون من نیست .

۱ - ژرف فوشه اسقف سابق و نماینده مجلس کنوانسیون و وزیر دوره امپراطوری ، از رجال پر قدرت و با نفوذ زمان خویش محسوب میشود . فوشه در طلیعه انقلاب ردای کشیشی را بیکسو افکند و کسوت سرخ انقلابی پوشید و در تندترین احزاب زمان عضویت یافت . او یکی از وحشتناکترین و بیرحمترین مأمورانی است که برای اجراء امر کنوانسیون بخارج از پاريس رفته‌اند . فوشه عنصری فعال و جاه طلب و در سیاست محافظه کاری دوران دیش و مکاری کامل عیار بود او بهیچ عقیده و مسلکی ایمان نداشت و در مواقع خطر آشکارا بدوستان خود پشت میکرد و با دشمنان پیمان می‌بست بی آنکه هیچگاه بمهود و موافق خویش پای بند باشد . فوشه همواره تابع اکثریت و گروه غالب بود ولذا در پایان هر مبارزه سیاسی او را مشاهده میکنیم که در کنار فاتح ایستاده است و در اثر همین بی‌پرنسپیی و بوقلمون صفتی گرفتار خشم روبس پیر شد ولی با پشت هم اندازی و روبه بازی بر شیر خشمگین انقلاب ، غلبه کرد و سر او را در ذنبیل انداخت فوشه در ۱۷۹۶ بسمت وزیر پلیس منصوب شد که تا ۱۸۱۰ باقی بود . دو باره در حکومت صد روزه ناپلئون اول و اوایل بازگشت بوربونها باین سمت برگزیده شد ولی در سال ۱۸۱۵ بعلت سابقه سیاه و خون آلودش از تمام حقوق مدنی محروم و از فرانسه تبعید گشت و سرانجام در سال ۱۸۲۰ در تبعید گاه خود شهرت ریست چشم از جهان فرو بست .

وقتیکه مسیودوپره سعی میکرد در نجات دهد شارلوت متوجه شد که هوئر نقاش در صدد است که از وی تصویری بکشد فوراً تظاهر کرد که دارد بجانب او بر میگردد تا بهتر به بیند و هماندم از نقاش خواست که برای تمام کردن تصویرش بزندان بیاید. محاکمه و مذاکرات و ادای شهادت شهود آرامی جریان داشت و هر لحظه شارلوت با عبارتهای کوتاه و صریح در مذاکرات مداخله میکرد تا توجه حضار را بیشتر بخود جلب کند و آخرین سؤال رئیس دادگاه این بود که: کشیشی که شما جهة اقرار کردن نزد او میرفته اید از کشیشان قسم خورده بوده یا نه؟ شارلوت در حالی که میخندید رو بطرف حضار کرد و گفت من نه نزد این دسته رفته‌ام و نه آن دسته زیرا باعمال غالب آنان عقیده ندارم.

در این موقع فوکیه^۲ تنویل دادستان دادگاه از متهم خواست تا اگر مطلب دیگری دارد بیان کند.

شارلوت مغرورانه جواب داد آنچه که باید بر گفته‌های خود بیفزایم بیش از يك جمله نیست که: «رئیس و سردهسته هرج و مرج طلبان مرده است و شما در صلح و سلم زندگی میکنید» اکنون دیگر نوبت مسیو شوولاگارد^۳ است که از موکل خود دفاع کند. این وکیل مدافع آینده ماری^۴ آتوانت که روح نواده کورنی را (Corneille) درک کرده بود چنین گفت:

۱- هوئر از نقاشانی است که گویا فرماندهی یکی از دسته‌های گارد ملی را بعهده داشته و بنا بر درخواست شارلوت تصویر او را در زندان تمام کرده این تصویر منحصر بفرد که یکساعت قبل از اعدام کشیده شده اکنون در موزه ورسای موجود است و شارلوت در ازاء این خدمت چنانکه بیاید چون چیزی نداشته يك دسته از موهای قشنگ و بلند خود را برسم هدیه به نقاش داده است.

۲- فوکیه تنویل Fouquier ténville متولد ۱۷۴۶ دادستان دادگاه انقلابی پاریس است که در دوران وحشت و ترور از مأموران فعال و خستگی ناپذیر جنبانیدن تیغه گیوتین بود و سرانجام خود نیز مانند همه تندروان انقلابی در سال ۱۷۹۵ از چوب بست گیوتین بالا رفت و سر از تنش جدا شد و از آن پس بتدریج چرخ ماشین انقلاب بکندی گرائید.

۳- کلود فرانسوا شوولاگارد Chauveau lagerd متولد ۱۷۵۶ از وکلای دعاوی فرانسه است که اتفاقاً از سه تن از زنان سرشناس دوره انقلاب در دادگاه انقلابی دفاع کرده که به ترتیب عبارتند از: ۱- شارلوت کوده قاتل مارا^۲ - ماری آتوانت ملکه فرانسه ۳- مادام الیزابت خواهر لویی^{۱۶} که نسبت به برادر خود و خانواده او تاپای جان فداکاری کرد و در سال ۱۷۹۴ محاکمه و محکوم با اعدام شد ولی خود شوولاگارد وکیل مدافع تا سال ۱۸۴۱ زنده بود و ۸۵ سال عمر کرد.

۴- ماری آتوانت ملکه دوران انقلاب فرانسه و دختر ماری ترز ملکه مقتدر اتریش در قرن هیجدهم متولد ۱۷۵۵، با اینکه بسائقه جوانی در زندگی خصوصی تاحدی بی احتیاط و در مخارج درباری مسرف بود و خود را مخالف اصلاحات نشان میداد ولی بعد از شروع انقلاب و زندانی شدن در محبس تامپل گومی عظمت زمان و موقعیت خطیر خویش را درک کرد زیرا مدت ۱۴ ماه که در زندان بسر برد، در برابر تمام سختیها و ناملایمات و اهانتها و تحقیرها مقاومت نمود بخصوص در دادگاه انقلابی بانهایت آرامش و وقار و عزت نفس کامل از حیثیت انسانی و شرافت مقام خود بخوبی دفاع کرد و بعد از محکومیت نیز همچون يك مسیحی مؤمن، با اطمینان و رضا مرگ را استقبال کرد.

متهم با خونسردی سوء قصد و حشمتناکی را که مرتکب شده اقرار میکنند . و کیل مدافع صدای خود را بلندتر کرد و ادامه داد :

متهم اقرار کرد : از سبق تصمیم طولانی خود ، از حالات و کیفیات خود و از شواهد و قرائن بسیار موخوش آن . در یک جمله خلاصه کنیم : او همه چیز را اقرار کرد بی آنکه برای برائت خویش سعی کرده باشد .

همشهریان هیئت منصفه ! این بود دفاع کامل او . این آرامش تزلزل ناپذیر ، این کف نفس و خویشتن داری مطلق که بخودی خود هیچ اثری از پشیمانی نداشت آنهم در برابر مرگ ، این آرامش و این کف نفس که از یک نظر بسیار عالی و فاخر است همه غیر طبیعی هستند و لذا این عمل متهم را بهیچ چیز حمل نتوان کرد مگر بیک تعصب سیاسی و این تعصب و فاناتیسم سیاسی است که کارد در دست او گذاشته است و این باشماست همشهریان هیئت منصفه که قضاوت کنید که این جهت اخلاقی ، در ترازوی معدلت و نصفیت چه وزنی باید داشته باشد و من آنرا به رأی و تصمیم خردمندانه شما واگذار میکنم . با این جمله بدفاع خود خاتمه داد و بر جای خود نشست در این حال فوکیه تنویل یک نگاه خشم آلودی بو کیل مدافع افکند که چرا توصیه او را نپذیرفته و با این نسبت دادن جنون بموکل خود دفاع او را زود از سر باز نکرده است و برخلاف نظر و خواسته دادستان ، برای جوش آوردن دیک صفرای هیئت منصفه موضوع (تعصب سیاسی) را پیش آورده است .

در این موقع ختم دادرسی اعلام و سئوالاتی که باید هیئت منصفه بدان جواب بدهد خوانده شد : باین شرح . همشهریان هیئت منصفه :

۱ - آیا ثابت و مسلم است که بین ساعت هفت و هشت بعد از ظهر روز سیزدهم ژوئیه ماه جاری ، ژان پل مارانمانیده ملی کنوانسیون در خانه مسکونی خود داخل حمام کشته شده یعنی از ضربه کاردی که به قلبش خورده ازین ضربه آنآ جان سپرده است ؟

۲ - آیا ، ماری آن شارلوت کورده سابقاً دارمون ، دارمون بیست و پنج ساله ، دختر ژاکفرانسوا کورده سابقاً دارمون از نجبای پیشین ساکن شهر کان از ایالت کالوادوس مسبب باعث این قتل نفس است !؟

۳ - آیا متهم ، این جنایت زابعد و با سوء نیت و سبن تصمیم انجام داده است !؟
هیئت منصفه پس از چند دقیقه مشاوره با تفاق آراء به همه این سئوالات پاسخ مثبت (آری) داد شارلوت محکوم شده بود با عدم و مصادره تمام اموال . شارلوت فقط این کلمات آخر را شنید و روبه و کیل مدافع خود کرد و گفت : آقا ! از جرأت و دلیری شما در دفاع از خودم ستایش میکنم و نیز از طریقه شما در دفاع که لایق و درخورشان من و شما هر دو بود سپاسگزارم و چون این آقایان اموال مرا مصادره کرده اند لذا من چیزی برای هدیه بشما جز قدردانی و اعتماد و حق شناسی ندارم و حتی ادای دینی که به پاسیان زندان دارم بناچار بشما تحمیل میکنم .

شارلوت در مراجع بتوقیفگاه دادگستری بدر بانان توقیف گاه لبخندی زد و گفت : من امیدوار بودم که ما باهم غذا خواهیم خورد ولی متأسفانه قضات دستور داده اند که مرا آن بالا توقیف کنند تا برای مدتی از حرف زدن باشما بازماند .

ساعات واپسین - وقت اجرای حکم در ساعت پنج بعد از ظهر همان روز یعنی عصر چهارشنبه هفدهم ژوئیه تعیین و قطعی شد .

هنوز مدتی از مراجعت شارلوت بزندان نگذشته بود که هوئر نقاش برای تمام کردن کار خود داخل سلول تارک زندان شد. شارلوت بادیدن او گفت:

«سنیو! از زندگی من بیش از چند لحظه نمانده، چون دیدم که شما میل دارید که تصویری از من بکشید کسب اجازه کردم تا شما کار نیمه کاره خود را پیش از مرگ من تمام کنید و در حالی که می‌نشست گفت: من آماده‌ام.»

خانم آنت دختر خوانده نقاش که با ناپدری خود بزندان رفته بود چنین حکایت کرده است: شارلوت در حالی که باژست مخصوص خود را آماده کرده بود بانهایت آرامش از عملی که مرتکب شده بود برای من سخن میگفت و دور از هر گونه افسوس و پشیمانی از کردار خویش راضی بود و افتخار میکرد که این عمل برای خوشبختی فرانسه است که آن را از جنگال جانوری مخوف رها ندهد است. بعد در حالی که به تصویر خود می‌نگریست برخی تذکرات اصلاحی در کاستن اینجا و افزودن آنجا به نقاش میداد.

از توقف ناپدری من در زندان تقریباً دوساعتی گذشته بود که ناگهان صدای (تک، تک) از پشت در شنیده شد. شارلوت گفت داخل شوید! در باز شد و سروکله جلاد ظاهر گشت، در یکدست قیچی و در دست دیگر یک پیراهن سرخ، شارلوت از دیدن جلاد ترسید و گفت: (چطور! باین زودی؟) بعد رنگش پرید اما بزودی آرامش و خونسردی خود را بازیافت و مقراض را از دست جلاد گرفت و یک دسته بلند از گیسوانش را برید و در حالی که بسمت پدر - خوانده من بر میگشت گفت:

«آقا! از اینکه زحمت کشیدید و باینجا آمدید که این کار را تمام کنید سپاس گزارم و من برای ابراز حق شناسی خود چیزی ندارم که بشما هدیه کنم جز این دسته از گیسوی خودم و میخواهم که آنرا برسم یادگار از یک دختر بیچاره مشرف بموت بپذیرید و اجازه بدهید که از شما خواهش کنم که یک کوبیه ازین تصویر برای خانواده من بفرستید، در این هنگام جلاد گیسوانش را با مقراض برید و این کلمات را آهسته با خود میگفت: «این یک آرایش مرگ است که بدست های خشنی صورت گرفته ولی مهم نیست زیرا بسوی بی‌مرگی و ابدیت راهنمایی میکند. جلاد از وی خواست که بگذارد همچو دستش را بهم ببندد ولی متوجه شد که در هنگام بازداشت در اثر کشمکش، بدست های وی آسیب رسیده و مجروح شده گفت: آنها که شما را چنین مجروح کرده‌اند در کار خود مهارت نداشته‌اند اما من نمیگذارم آسیبی بشما برسد، شارلوت بالبخند پاسخ داد: البته که چنین است، مسلماً آنها در این گونه کارها مهارت و مهارت شماراندارند.»

بطرف گیوتین - شارلوت برای عزیمت بمیدان انقلاب برارابه مرگ سوار شد. هوای آن روز پاریس دم کرده و سنگین و بطرز وحشتناکی گرم و خفه کننده بود. آسمان گوئی چون پوششی از سرب روی پاریس سنگینی میکرد. ابرهای ضخیم و سیاهی از جانب ورسای بالا می‌آمد. ارا به مرگ طول کوچه سنت هوئو نودره را بکندی می‌پیمود. گروهی بی‌نظم از زنان و لگردد شهر، ارا به را احاطه کرده داد و فریاد راه‌انداخته بودند و بر پیراهن سرخ شارلوت تف میکردند.

شارلوت که اجازه نشستن نداشت ناگزیر بود در ارا به بایستد و همه این ناشایستگی‌ها

را تحمل کند. سانسون جلاد برای اینکه حرفی زده باشد پرسید آیا شما احساس نمیکنید که این راه خیلی طولانی است ؟

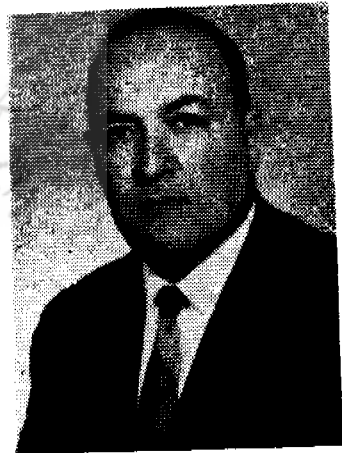
شارلوت شانه بالا انداخت و بایی اعتنائی گفت به ! لااقل در رسیدن به مقصد مطمئن هستیم هنگامیکه ارا به وارد میدان انقلاب شد جلاد از راه دلسوزی جای خود را تغییر داد تا دستگاه مخوف گیوتین را از نظر او ببوشاند . شارلوت بفراسست دریافته بود گفت : بگذارید آنرا تماشا کنم . من خیلی حق دارم در این مورد کنجکاو باشم زیرا تا اکنون هرگز گیوتین را ندیده‌ام .

در این لحظه از گوشه سیاه افق برقی درخشید و در پی آن رعدی غرید و بارانی سیل آسا روی شهر پاریس باریدن گرفت. در زیر آن باران ، شارلوت که با ظرافت ولی بازحمت از پله‌های چوب بست بالا رفت ، شال گردن و روسری او را ربودند ، آب باران چون ناودان از سرو گردنش جاری بود . شرمگین و منفعل يك ثانيه چشم‌ها را بزیرافکند اما دوباره سراسر کرد تا برای آخرین بار آن جمعیت عظیم را که از فرط خشم و کین فریادهای دیوانه‌وار میکشیدند و باو دشنام و ناسزا می‌گفتند نگاه کند خود بسوی آلت قتاله روان شد و کمر خم کرد تا او را بستند در این موقع تیغه گیوتین برقی زد و با صدائی خشک فرو افتاد . فریاد عظیمی از خوشحالی از جمعیت برخاست و در فضا منعکس شد ، شاگرد جلاد سر بریده را از میان زنبیل برداشت و موهای او را بدست گرفت و چند مرتبه در هوا چرخ داد و دوسیلی بصورتش زد ، تراژدی شارلوت تمام شده بود .

پایان

حسین انتخاب

آقای محمود ذکائی کسه بزرگ مردی بانزاد و دانشمند وداناست اخیراً به مدیریت کل آموزش و پرورش استان اصفهان منصوب شده است . انتخاب این خدمتگزار صمیم و شایسته نشان آنست که وزیر دانشور آموزش و پرورش ، دکتر فرخ‌روپارسای برای تجدید اعتبار فرهنگ و اعتلای آن با روشن بینی ژرف و دقت بسیار در جستجوی همکاران لایق و مستعد است . مجله یغما این حسن انتخاب را می‌ستاید . بی‌گمان مردم باریک بین و هوشمند اصفهان قسدر چنین شخصیت



بزرگ فرهنگی را که دارای معلومات عالی است و در اروپا امریکا در رشته آموزش و پرورش و امور تربیتی مطالعات عمیق کرد نیکو خواهند شناخت .